

ست از استاد دکتر لطفعلی صورتگر در پایان قصیده‌یی که به جشن هفتادمین
مال زندگی انی استاد بزرگوار جناب آقای میرزا عبدالعظیم خان قریب
بروده‌اند :

ماز بشکوفه نورسته بهنگام بهار شاخ بادام بآیین شود و شاخه سیب
نانوازنده بیباغ است بشوروز هزار شاد و آزاده بمان ای هنری مرد ادیب
و . حسن مقطع : چند بیت آخر قصیده یا غزل را که منظومه بدان

پایان می‌یابد مقطع می‌نامند. شاعر معمولاً در سرود خود هنر نمایی میکند و
تعبیراتی بدیع بکار می‌برد تا لذت و ذوق در طبع مستمعان بماند و اگر در
دیگر اجزای سخن قصوری باشد جبران پذیرد. از این هنر نمایی صنعت
حسن مقطع بوجود می‌آید :

مثال از شیخ بزرگوار سعدی شیرازی :

سعدی آن نیست که هرگز کمندت بگریزد

تا بدانست که در بند تو خوشتر ز رهایی

خلق گویند برو دل به‌وای دیگری نه

نکنم خصمه در ایام اتابك دو هوایی

بعضی از صنایع بدیعی

پاره نخستین : صنایعی که در نظم و نثر هر دو بکار است .

۱ - التفات : بمعنی از گوشه چشم نگاه کردن و از پس باز نگریستن بود و در اصطلاح عبارت از آنست که گوینده در اتفای تقریر سخن، برخلاف انتظار شنوندگان سیاق عبارت را تغییر دهد، و از سوم شخص بدوم شخص یا اول شخص التفات کند؛ و یا از تکلم و خطاب بغيبت منتقل گردد.

مثال التفات از غیبت بخطاب، سعدی فرماید :

مه است این یا فلک یا آدمیزاد تویی یا آفتاب عالم افروز

از خطاب بغيبت - منجهیک ترمذی گوید :

خرم بهار خواند عاشق ترا که تو لاله رخ و بنفشه خط و یاسمن تنی
مارا جگر بتیر فراق تو خسته گشت ای صبر بر فراق بتان نیک جوشنی

از تکلم بغيبت :

چنان بگریم ازین پس که مرد نتواند در آب دیده سعدی شناوری آموخت

مثال در التفات از غیبت بخطاب و تکلم هم از قول سعدی :

گردینی و آخرت بیازند کاین هر دو بگیر و دوست بگذار
ما یوسف خود نمی فروشیم نو سیم سفید خود نگهدار

۲ - براعت استهلال : براعت در لغت بمعنی برتری بر اقران و استهلال

بمعنای بلند کردن آوازیبا جستجوی هلال است و در اصطلاح شعر براعت

استهلال عبارت از آنست که در دیباچه کتاب با آغازنامه و یا مطلع قصیده الفاظی متناسب آورند که بر مقصود اصلی کتاب یا نامه یا قصیده و غیر آن دلالت کند و ذهن خواننده یا شنونده از پیش بدان مقصود آشنا شود . چنانکه مجنون هر وی در فن خط منظومه‌ای دارد و با براعت استهلالی نیکو چنین آغاز سخن میکند :

یا ای خامه انشای رقم کن بنام خصالق لوح و قلم کن
رقم ساز همه اشیاء کماهی پدید آر سفیدی و سیاهی
نی کلک قضایش ز اوستادی گشود از چشم خوبان عین صادی
تا بداند چاکه گوید :

الهی رحم کن بر جان مجنون قلم کش بر خط عصیان مجنون
غبار^۱ نامه های جرم و عصیان ز توقیع^۲ رقاعم^۳ نسخ^۴ گردان
۳- تنسیق الصفات: معنی این صفت در پی آوردن صفات اشخاص یا اشیاء است . چنانکه عنصری در مدح محمود گوید .

شاه گیتی خسرو لشکر کش لشکر شکن
سایه یزدان شه کشور ده کشور ستان
کار خواهی کار بغشی کار بندی کار ده
کار بینی کار جویبی کار سازی کار دان
وسعدی در بوستان فرماید :

چو دور خلافت بمأمون رسید یکی ماه پیکر کنیزک خرید
بچهر آفتابسی بتن گلبنی بعقل خردمند بازی کنی

۱- خط غبار خطی بسیار ریز است ۲- توقیع بمعنی نشان کردن نامه و صحنه نوشتن بر آنست ۳- بضم راء یکی از شش خطی که این مقله خطاط وزیر مشهور ایشکار کرده است ۴- نام خطی مشهور

بخون عزیزان فرو برده چنگ سر انگشتهها کرد عتاب رنگ

۴- جمع و تقسیم: این صنعت چنانست که شخص چند چیز را که

دارای حکمی واحد هستند باهم جمع کند و آنگاه احوال و خصایصی که مخصوص بهر کدامست تعیین نماید. صنعت جمع و تقسیم بتحقیق از ادبیات پهلوی گرفته شده و در کتاب کلیده و دهمنه نظایر آن بسیار است.

مثال، در شعری فارسی از گفته سعدی:

دو کس چه کنند از پی خاص و عام یکی نیک محضر بدگر، زشت نام

یکی تا کند تشنه را تازه حلق یکی تا بگردن در افتند خلق

مثال دیگر از محیط:

گردمن و گرد تو صف زده جانام دام گرد تو دل دادگان گردمن اندوه و غم

بخت من و چشم تو هر دو بخوابند ایک این یک تا روز حشر آن یک تا صبح دم

مثالی شیوا از استاد رودکی:

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت

سه پیراهن سلب بوده است یوسف را بعمرا ندر

یکی از کینه شد پر خون دوم شد چاک از تهمت

سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر

رخم ماند بدان اول دلم ماند بدان دوم

نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر

شعرای بنام ایران چون فرخی و معزی و مسعود سعد و خاقانی و

دیگران هم در این صنعت پای افشوده اند و طرفه سخنانی گفته اند.

۵- جناس یا تجنیس: و آن آوردن دو یا چند کلمه است که تقریباً

یک صورت باشند، با معانی مختلف؛ بنحوی که در نظر همه جنس نمایند

تجنیس اقسامی دارد که از آن میان جناس تام و ناقص و مرکب با مرفو (بتشدید و او) و جناس خط اهمیت بیشتری دارند .

الف - جناس تام - آنستکه دو کلمه یا بیشتر در حروف و حرکات بیک صورت بوده و از جهت معنی مختلف باشد .
مثال :

گرچه سر عربده و جنک داشت تنک^۱ شکر در دهن تنک داشت
مثال دیگر :

آنقصر که بهرام در او جام گرفت آهو بچه کرد و شیر آرام گرفت
بهرام که سمور می گرفتی همه عمر دیدی که چگونه سمور بهرام گرفت
مولوی فرماید :

چون از تو گشتی همه چیز از تو گشت چون از تو گشتی همه چیز از تو گشت
اهلی شیرازی گوید :

نرگس افسونگرش آهو شده مستی آهو برش آهو^۲ شده
ب- جناس ناقص و آن در صورتیست که کلمات از جهت حروف یکسان و از جهت حرکات و معنی مختلف باشد .

مثال از ظهیر الدین قاریابی :

صبوحدم ناله قمری شنو از طرف چمن تا فراموش کنی محنت دور قمری
سلمان ساوجی گوید :

مهر جمالت مرا مهر وفا می نهد درد فراق مرا درد جفا میدهد
مثال از مرزبان نامه : ملک زاده بهترین که دره التاج ملک و قره العین
ملک بود :

۱- تنک (بفتح تاء) بمعنی پشتواره و بار و خروار است .
۲- آهو : بمعنی عیب است

ج- جناس مرکب یا مرکب (رفوشده) : چنان باشد که با لفظی بسیط کلمه‌ای مرکب آورند بصورت لفظ بسیط .

وحشی باقی فرماید :

ساقی از آن باده منصور دم در درک و ریشه من صور دم
مرحوم شاطر عباس صبوحی فرموده است :

مرجان لب لعل تو مرجان مراقوت یاقوت بود نام لب لعل تو یاقوت
قربان وفاتم بوفاتم گذری کن تا بوت مگر بشتوم از رخنه تابوت
مثالی دیگر :

امروز شمع انجمن دلبران یکیست دلبر اگر هزار بود دلبران یکیست
د - جناس خط : آنستکه کلماتی نزدیک بهم آورند که قطع

نظر از نقطه در رسم الخط یکسان باشد مانند : حظ و خط ، خبر و خیر ،
تیمار و بیمار ، بساط و نشاط ، جواب و خواب
مولانا فرماید :

ببستی چشم یعنی وقت خواب است نه خوابست این حریفان را جوابست
خواجه فرماید :

بساط سبزه لگد کوب شد پپای نشاط

زبسکه عارف و عامی برقص بر جستند

دیگری گوید :

چرخ را با همه بلندی قدر آستان تو آشیان باشد

سعدالدین دراوینی در مرزبان نامه گوید :

از خدعه این سراب غرور درمستی شراب غرور بماند.

ه - جناس مزدوج : نوعی دیگر از جناس ، جناس مزدوج

یا مکرر و مردد است - این صنعت چنانست که دو لفظ متجانس پی در پی آورده شود و هر چند از تکلف دور نیست ، منوچهری بی لطف نسروده است :

با رخت ای دلبر عیار یار	نیست مرا نیز دگر بار بار
دوزخ رخشان تو گلنار گشت	بر دل من ریخته گلنار نار
چشم تو خونخواره و هر جادویی	مانده از آن چشمک خونخوار خوار
بنده هوادار و هواخواه تست	بنده هوا خواه و هوا دار دار

تذکر : در هر شعری که این صنعت بکار رود آن شعر را مستطرف گویند .

۶- درج: صنعت درج آنستکه سخنور در نظم یا شرح حدیثی شریف یا آیه ای کریم از آیات آسمانی قرآنی را چنان بکاربرد که سخن خود را بدان رونق و کمال بخشد . و اگر الفاظ آیه و حدیث مذکور نیفتد و تنها مضمون آن در سخن آید ، حل نامیده میشود . همچنین گوینده ممکن است مضامین نغز دیگران را در سخن خود درج یا حل کند .

تذکر : حل و درج در کتب بعضی از متتبعان اقتباس نامیده شده است

مثال درج ، از حدیقه حکیم سنائی :

مدح حیدر بگو پس از عثمان	ای سنائی بقوت ایمان
« زهق الباطل است و جاء الحق »	با مدیعتش مدایح مطلق

سعدی فرماید :

مرا شکیب نمیباشد ای مسلمانان ز روی خوب « لکم دینکم ولی دینی »
خواجه فرماید :

چو هست آب حیات بدست تشنه ممیر

فلا تمت و « من السماء كل شيء حسی

مثال از رساله کنز السالکین خواجه عبدالله انصاری :

دانای ضمائر هر قوم لا تأخذه سنة ولا نوم بخشنده فرح و سرور

وهو عليهم بذات الصدور. دارنده آسمان و زمین . فتبارك الله

رب العالمین .

مثال حل از خواجه :

آسمان بلا امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند

مثال دیگر هم از خواجه :

یارب این آتش که بر جان منست سرد کن زان سان که کردی بر خلیل

۷- سجع : سجع در نثر چون قافیه در نظم است و آنچه را که در

مصرعهای شعر قافیه گویند ، در قرنیه های نثری سجع نامند . سجع در

لغت بمعنی آواز کبوترانست و از آنجا که نوای کبوتران بیک آهنگ است ،

کلماتی را که بربیک آهنگ بر آید ، سجع گفته اند ؛ و نثر دارنده سجع را

« نثر مسجع » یا مسجوع خوانده اند .

اشاره است بایه مبارک (۷۲) از سوره شریف الاحزاب :

« انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فأبين أن يحملنها و

أشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً »

ترجمه : ما امانت مهر و وفای خود را بر آسمانها و زمین و کوهها

عرضه داشتیم ، بجمله از بر گرفتن آن سر باز زدند ؛ و از آن بترسیدند . انسان

آنها بپذیرفت و برداشت ، چه وی جفاجوی و نادانست .

۲- اشاره است بر آیه مبارک ۶۹ از سوره شریف الانبیا :

« قلنا يا نار كوني برداً وسلاماً على ابراهيم »

ترجمه : گفتیم ، ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش .

سجع بر سه قسم است : سجع متوازی ، سجع مطرف و سجع متوازن .

الف - سجع متوازی : آنستکه در آخر دریا چند قرینه کلماتی آورند که از جهت وزن و عدد حروف، و حرف آخر یکی باشد .
سعدی فرماید :

« همه کس را عقل خود بکمال تمایذ . و فرزند خود بجمال . فریب دشمن مغرور . و غرور مداح مغر که این دام زرق نهاده . و آن دامن طمع گشاده . »

ب - سجع مطرف : در سجع مطرف کلمات آخر قرینه ها در حرف آخر یکسان، ولی از جهت وزن و عدد حروف مختلف میباشد .
مثال : « دهقان را مال بسیار بود و هنر بی شمار »

ج - سجع متوازن : در سجع متوازن ، تنها کلمات آخر قرینه ها هموزن افتد ، بی آنکه حرف آخر آنها یکی باشد .
سعدی فرماید :

« ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی بعیف و توانگران را دادی بطرح . »

۸. طباق و تضاد: بکار بردن الفاظ و کلماتیست که در معنی ضد یکدیگر باشد و یا بنظر متضاد نماید مانند: نور و ظلمت ، زشت و زیبا ، تلخ و شیرین . روز و شب ، آب و آتش ، سرد و گرم ، لرز و تب ، غم و شادی ، شکر و شکایت ، نیک و بد .

مثال از خواجه

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است

چو بر سحیفه هستی رقم نخواهد ماند

مثال دیگر ، از آذر بیگدلی صاحب آتشکده .

صبا ز من به ریغان زیر دست آزار بگو که کارکنان فلک زیر دستند
 بترس ز آه اسیران نه ساکنان سپهر گشاده دست تو درهای آسمان بسقند
 جمع کردن عناصر چهارگانه در یک بیت یادریک رباعی هم از صنعت
 طباق و تضاد است .

مثال از امیر معزی :

چون آتش خاطر مرا شاه بدید از خاک مرا بر زیر ماه کشید
 چون آب یکی ترانه از من بشتید چون باد یکی مرکب خاصم بخشید

۹ - لف و نشر : لف بمعنی پیچیدن و نشر بمعنی گستردنست و این

آرایش چنانست که گوینده الفاظی چند به هم آورد ، از آن پس راجع
 بهر کدام بدون تعیین شرحی دهد ، و تعیین اینکه هر شرح از کدامین لفظ
 است ، بفهم شنونده واگذار شود . الفاظ مقدم را (لف) و شرح آنها را نشر
 گویند . لف و نشر را به مرتب و معکوس و مشوش منقسم ساخته اند :
 الف - لف و نشر مرتب : در لف و نشر مرتب شرح اول مربوط بلفظ اول

و شرح دوم مربوط بلفظ دوم است الخ .

فردوسی فرماید :

به روز نبرد آن یل ارجمند به تیغ و به تیرو بگرز و کمند
 برید و درید شکست و بیست یلان را سرو سینه و پای و دست
 سعدی فرماید :

بحديث من و حسن تو نیفزاید کس حد همیشه سخندانى و زیبایى را

ب - لف و نشر معکوس : در این قسم لف و نشر ، نشر نخستین

بلف باز پسین راجع است و نشر دوم بلف هاقبل آخر باز میگردد الخ.
دقیقی گوید :

ز دو چیز گیرند هر مملکت را یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملك بر نوشته یکی آهن آبداده معانی
مثالی دیگر :

شاید که شبی یا سحری در نگشایند

هم صبح از آن کوچه و هم شام گذشتیم
ج - : لف و نشر مشوش : در اینگونه لف و نشر ، هیچگونه
ترتیبی نه مستقیم و نه معکوس در نظر گرفته نشود . بلکه چند چیز را
در لف ذکر کنند و در نشر بی ترتیب بشرح آن پردازند .
عنصری گوید :

یا ببندد یا گشاید یا ستاند یا دهد

تا جهان باشد همی مر شاه را این یادگار
آنچه بستاند ولایت آنچه بدهد خواسته
آنچه بندد دست دشمن آنچه بگشاید حصار

۱۰ - مراعات النظیر یا تناسب : جمع کردن معانی هم جنس
است در سخن . چنانکه حکیم خاقانی شروانی ، اصطلاحات شعر نیز را
در این يك بیت فراهم آورده است :
از اسب پیاده شو بر نطح زمین رخ نه زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان
خواجه فرماید :

شرح مجموعه گل مرغ سحر داند بس

که نه هر گوررقی خواند معانی دانست

مولی معسن فیض گوید :

از آن ز صحبت یاران کشیده دامانم که صحبت دگری میکشد گریبانم
مثال از نثر فارسی ، ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید منشی صاحب
کلیده بهرامشاهی گوید :

«دریغ عمر که عنان گشاده برفت و از روی جز تجربت و ممارست عوضی
نماند که وقت پیری پایمردی و دستگیری تواند بود» .

هم او فرماید :

«کعبتین دشمن بلفظ بازمالد که در ششدره داو دادن و نرد ملک
بیددلی باختن از خرد و حصافت و تجربت و ممارست دور باشد» .

۱۱ - مرصع : به معنی گوهر نشانست و نثر و نظم مرصع نثر و نظمی

است که تقریباً همه کلمات دو مصرع یا دو قرینه آن هم وزن و در حرف
آخر مشترک باشد .

مثال از نثر شیوای گلستان :

« باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بیدریغش

همه جا کشیده»

مثال از شعر فارسی ، عبدالواسع جبلی گوید :

گرچون پلنگ پای نهی بر سر جبال و ز چون نهنگ جای کنی درین بهار
از طرف آن دراف کندت دور آسمان و ز قعر این بر آوردت جور روزگار

رشیدالدین وطواط گوید :

ای منور بتو نجوم جمال وی مقرر بتو رسوم کمال
بوستانیست صدر تو ز نعیم آسمانیست قدر تو ز جلال

پاره دوم : صنایع مخصوص شعر

۱ ارسال المثل : صنعت ارسال المثل آنستکه بعضی از مصرعهای شعر آنقدر دلنشین افتد که حکم ضرب المثل پیدا کند . و بر زبانها روان گردد و یا مثل مشهور یا حکمت مأثوری را شامل شود . در این صنعت متنبی شاعر نامور عرب و سعدی گوینده بزرگ ایران چندان بلند پایه اند که بسیاری از ابیاتشان بر سر زبانهاست و هر گفتگوی و محاوره ای در این دوزبان از امثال آنان زیب و فرمیکرد .

سعدی فرماید :

من قدم بیرون نمی یارم نهاد از کوی دوست

دوستان معذور داریدم که پایم در گلست

جمال در نظر و شوق همچنان باقی

گدا اگر همه عالم بدو دهند گداست

دیگر از وی امید خیر مدار

هر که مشهور شد به بی ادبی

چه بدستی چه نیزه ای چه هزار

آب کز سر گذشت در جیب چون

خواجه فرماید :

چاک خواهم زدن این دلق ریایی چکنم

روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

يك بيت شعر ياد كنم زان رود كسى گر چه تو را نگفت سزاوار آن تویی
 «جز برتری نیاری گویی که آتشی جز راستی نخواهی ما نافر ازویی
 سعدی فرماید :

مرا خود نباشد زبان آوری چنین گفت در مدح شه عنصری
 «چو از راستی بیگذری خم بود چه مردی بود کز زنی کم بود»
 چو خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
 «میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوشست»
 خواجه فرماید :

گر بارت نمیکند از بنده این حدیث از گفته کمال دلیلی بیارم
 گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر که افکنم آن دل که جا برم»
 شیخ اجل استاد غزل سعدی ، مصراع اول بیت ذیل را :

معلمت همه شوخی و دلبری آموخت جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت
 در غزل شیوای دیگر تضمین کرده فرماید :

معلمت همه شوخی و دلبری آموخت بدوستیت وصیت نکرد و دلداری
 نوعی دیگر از تضمین آنستکه، در هر بند مسقط گونه‌ای که پردازند؛
 يك یا دو مصراع از شاعری دیگر تضمین کنند . و این نوع از تضمین غالباً
 بصورت هفتمس است که سه مصرع آن را شاعر خود سروده ، و دو مصراع
 آخر را از سخنوری دیگر تضمین کرده است . لازم است که مفاد بیت
 تضمین شده در مصرع‌های نخستین بوجهی دانشین و لطیف کاملاً بیان گردد.
 مانند مطلع هفتمس ذیل که گویند خواجه از سخن سعدی تضمین فرموده
 است :

در عشق تو ای صنم چنام کز هستی خویش در گمانم

چند ضعیف و ناتوانم «گر دست دهد هزار جهانم

«در پای مبارکت فشانم»

شیخ بهائی دانشمند بنام روزگار صفویان و استاد فقید مرحوم

ملك الشعراء بهار و مرحوم مفعور ادیب السلطنه سمعی و دیگر ناموران

تضمین های زیبایی ساخته اند . اینك نمونه را بتضمین شعری از سعدی

شیرازی علیه الرحمه ، سروده استاد بهار کفایت میکنیم :

شبى در محفلى با آء و سوزى شنیدستم که مرد پاره دوزى

چنین میگفت با پیر عجزوى «گای خوشبوی در حمام روزى

رسید از دست محبوبى بدستم»

گرفتم آن گل و کردم خمیری خمیر نرم و تازه چون حریری

معطر بود و خوب و دلپذیری «بدو گفتم که مشکى یا عبیری

که از بوی دلاویز تو هستم»

همه گلهای عالم آزمودم ندیدم چون تو عبرت نمودم

چو گل بشنفت این گفت و شنودم «بگفتا من گلی نا چیز بودم

ولیکن مدتی با گل نشنتم

گل اندر زیر پا گسترده پر کرد مرا با همنشینی مفتخر کرد

چو با گل مدتی عمرم گذر کرد «کمال همنشین در من اثر کرد

و گرنه من همان خاکم که هستم»

یاد آوری: استقبال چنانست که شاعری و زن و قافیه قصیده یا

غزل شاعر دیگر را برگیرد و بدان وزن و قافیت از خود غزلی یا قصیدتی

پردازد . مسلم است که سروده سراینندگان بزرگ ، چون خواجه و شیخ

ومولانا یا دیگر گویندگان طراز اول ، مورد استقبال قرار میگردد .

چنانکه صائب تبریزی شاعر نام آور دربارشاه عباس ثانی غزل پر مغز مولانا را بمطالع :

اگر دل ازغم دنیا جدا توانی کرد نشاط و عیش بباغ بقا توانی کرد
اقتباس کرده و طرفه غزلی دلپذیر بمطالع زیر سروده است :

اگر وطن بمقام رضا توانی کرد غبار حادثه را توتیا توانی کرد .
۴- رد العجز علی الصدر: آخرین رکن هر بیت را عجز (بفتح اول

و ضم ثانی و سکون آخر) و نخستین رکن آنرا صدر مینامند. رد العجز علی الصدر انواع گوناگون دارد، معروفترین انواع آن چنانست که تمام یا قسمتی از رکن اول بیت، در آخر آن مکرر شود.
مثال از قول سعدی :

قدم باید اندر طریقت نه دم که سودی ندارد دم بی قدم
از سعود سعد :

عبر چشمش گرفته سرخی لاله لاله رویش گرفته زردی عبر
۵- رد القافیه : چون قافیه مصراع اول قصیده یا غزل را در آخر بیت دوم باز آورند، صنعتی بنام رد القافیه پدید آید.
از منوچهری :

بر لشکر زمستان نوروز نامدار کرده است رای تاختن و قصد کارزار
و اینک بیامده است بینچاه روز پیش جشن سده طلایه نوروز نامدار
خواجه فرماید :

مرا برندی و عشق آن فضول عیب کند که اعتراض بر اسرار علم غیب کند
کمال سر محبت بین نه نقص گناه که هر که بیهنر افتد نظر ابعیب کند
۶- رد المطلع : گاهی شاعر نخستین مصراع قصیده یا غزل را در

آخر قصیده و غزل تکرار میکند . این چنین تفنن و هنر نمایی ردالمطلع نامیده میشود .

چنانکه مطلع غزلی از خواجه چنین است :

ای صبا نکستی از کوی فلانی بمن آر زار و بیمار غم راحت جانی بمن آر
و در مقطع آن فرماید .

دل از پرده بشد دوش که حافظ میگفت

ای صبا نکستی از کوی فلانی بمن آر

یادآوری : تکرار قافیه بعنوان ردالقافیه و ردالمطلع چنانکه

دیدیم صنعتی بشمار آمده، و خود در این دو مورد تکرار قافیه فقط در قصاید
طویل ، با رعایت فاصله ای معین ، که حد اقل آن هفت بیت است ،
بکار رفته .

۷- سؤال و جواب یا مراجعه آنست که شاعر در منظومه ای مطالب

یا وقایعی را در لباس پرسش و پاسخ مطرح کند . در این صنعت هر گاه یکی
از طرفین را بی مخالف رای دیگری اظهار دارد، آنرا صنعت «مناظره» دانند.

مثال برای مراجعه ، از خواجه :

گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود

گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود

گفتم که بسی خط خطا بر تو کشیدند

گفتا همه آن بود که بر لوح جبین بود

یا در این رباعی ، از سنخ نوری دیگر :

گفتم چشمت گفت که با هست میبچ گفتم دهننت گفت چه خواهی از هیبچ

گفتم زلفت گفت پریشان کم گوی باز آوردی حکایتی بیچا پیچ

برای مناظره مثالی شیواتر از این قطعه شاعر فقید معاصر خانم
پروین اعتصامی بازنجستیم :

(مست و هشیار)

محتسب مستی بره دیدو گریباش گرفت
مست گفت ایدوست این پیراهن است افسار نیست!
گفت مستی ، زان سبب افتان و خیزان می روی
گفت جرم راه رفتن نیست ، ره هموار نیست
گفت میباید تو را تا خانه قاضی برم .
گفت رو صبح آی ، قاضی نیمه شب بیدار نیست
گفت نزد بکست والی را سرای ، آنجا شویم .
گفت ، والی از کجا در خانه خمار نیست
گفت تا داروغه را گوئیم در مسجد بخواب .
گفت مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست
گفت دیناری بده پنهان و خود را و رهان .
گفت کار شرع کار درهم و دینار نیست !
گفت از بهر غرامت ، جامهات بیرون کنم .
گفت پوشیدست ، جز نقشی ز بود و تار نیست
گفت آکه نیستی کز سر در افتادت کلاه .
گفت در سر عقل باید ، بی کلاهی عار نیست .
گفت می بسیار خوردی ، زان چنین بیخورد شدی
گفت ای بیهوده گو ، حرف کم و بسیار نیست

گفت باید حد زند هشیار مردم مست را
گفت هشیاری بیار ، اینجا کسی هشیار نیست

۸- ملمع: ملمع شعری است که يك بيت یا مصراع آن فارسی و

مصراع و بیت دیگر بزبانی دیگر افتد .

سعدی و خواجه و مولانا ملمعاتی شیوادارند .

سعدی فرماید :

سل المصانع ركباً تهيم في الغلوات^۱

تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی

شیم بروی تو روز است و دیده‌ام بتو روشن

و ان هجرت سواء عشيتي وغداتي^۲

اگر چه دور بماندم امید بر نگر فتم

مضي الزمان و قلبي يقول انك آت^۳

من آدمی بجمالت ندیدم و نشنیدم

اگر گلی به حقیقت عجین آب حیاتی الخ

مرحوم ایرج میرزا در يك بيت مصراعی بزبان فرانسه آورده است

باهمه جفت و جلا وتك و هو دان ماپش ایل نیاهم ان سل سو^۱

یاد آوری : اکثر ، بائکه همه ملمعات فارسی مرکب از ایات و

۱- آبگیرها را ، از سواداتی که در بیانها سرگردانند ، سراغ گیر .

۲- واگر تو دوری گزینی ، سب و روز من یکسان گردد .

۳- روز گذاران سپری سدودل من گواهی میدهد که تو باز خواهی گشت .

1 - Dans ma poche il n'ya même un seul sou

یعنی : در جیبم ، حتی یکشاهی پیدا نمیشود .

مصارع تازی و پارسی و گاهی ترکی میباشد.

۹ - ملون یا ذوبچرین : شعری است که آنرا بدو وزن یا بیشتر توان خواند. اهلی شیرازی را منظومه‌ای بنام سحر حلال است ، که تمام ابیات آن ذوبچرین میباشد . و محسنات لفظی دیگری نیز در آن رعایت شده است . از سحر حلال اوست :

خواجه در ابریشم و ما در گلیم عاقبت ایدل همه یکسر گلیم
این بیت اگر سریع خوانده شود هموزن زهره و منوچهر ابرج
میرزا است بمطلع :

صبح نتاییده هنوز آفتاب وان شده دیده زرگس ز خواب
واگر با تانی خوانده شود بوزن مثنوی شریف مولوی است :
بشنو از نی چون حکایت میکند از جداییها شکایت میکنند .
۱۰ - موشح ۱ : گاه شاعر لفظ یا عبارت یانامی را در نظر میگیرد ،
و در مواقعی از ابیات خود حروف و کلماتی می‌گنجانند که چون با هم ترکیب
شود منظور شاعر به‌عاصل آید .

بنابر این موشح انواعی دارد ، و مشهورترین آن که امروز هم معمول
است ؛ شعری است که شاعر نام منظور خود را در اول مصرعها یا ابیات
بیاورد . چنانکه آن رباعی از خواجه رشید الدین وطواط ، بنام محمد
موشح است :

مешوق دلم به تیر اندوه بخت حیران شدم و کسم نمی‌گیرد دست
مسکین تن من ز بار محنت شد پست
دست غم دوست پشت من خرد شکست

۲ - موشح، اسم مفعول از مصدر توشیح است و توشیح بمعنی کمر مرصع بستن زن است .

تکمله : صنایع بدیعی منحصر بصنعتهای یادشده نیست . سخن منجوان
در سخن نغز و خوش با زسی تتبع بسیار کرده اند و آرایشهای معنوی و لفظی
فراوان از نظام زثر این زبان استخراج کرده و هر يك را نامی نهاده اند .
مثلاً در این بیت سعدی صنعتی بنام *تجاهل العارف* توان دید :

آن برك گلست یا بناگوش یسا سبزه بگر دچشمه نوش
وازیبت دیگر استاد صنعتی بنام *حسن التعلیل* بیرون میآید :

قادری بر هر چه بتوانی بجز آزار من
ز آنکه گر شمشیر بر فرقم زنی آزار نیست
خلاصه، از یکایک کلمات و معانی که از روزگار استاد رودکی تا بدین
وقت بر فلام استادان سخن فارسی، همچون سعدی و حافظ و دیگر بزرگان
ادب رفته، و آثار لطیف و ذوقی از آن تراویده است، صنعتی بدست داده اند .
خاتمه

در پایان بحث بدیعی مناسب مینماید که سخنی از لغز و ماده تاریخ
و معنی نیز گفته آید تا دانش آموزان ارجمند از شناختن این مصطلحات
که امروز زبا نزد همگان است بی بهره نمانند .

۱- لغز : لغز چنانست که شاعر صفات چیزی را بر شمارد و تعیین
نام او را بعهده شنونده باز گذارد . در زبان فارسی لغز غالباً با عبارت
استفهامی « چیست آن » آغاز میگردد . از این رو این دو کلمه را بر سر هم
نوشته و نام دیگر لغز قرار داده اند و لغز را « چیستان » خوانده اند استادان
بزرگ قصیده سرا، گاه تغزلات قصاید خود را بصورت لغز بیرون آورده اند .
چنانکه استاد منوچهری دامغانی در قصیده ای که بمدح حکیم عنصری
پرداخته بالغز شمع تغزل کرده و فرموده است :

ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن
 جسم ما زنده بجان و جان تو زنده بتن
 هر زمان روح تو لختی از بدن کمتر کند
 گویی اندر روح تو منظم همی گردد بدن
 گرنیی کو کب. چرا پیدا نگردی جز بشب
 ورنیی عاشق، چرا گری همی بسرخویشتن
 کو کبی آری، ولیکن آسمان تست موم
 عاشقی آری، ولیکن هست معشوقت لکن
 پیرهن در ز برتن پوشی و پوشد هر کسی
 پیرهن بر تن تو تن پوشی همی بر پیرهن
 چون بمیری آتش اندر تو رسد زنده شوی
 چون شوی بیمار، بهتر گردی از گردن زدن
 تاهمی خندی، همی گری و این بس نادرست
 هم تو معشوقی و عاشق، هم بتی و هم شمن
 بشکفی بی نوبهار و پژمری بی مهرگان
 بگری بی دیدگان و باز خندی بیدهن
 تو مرا مانی بعینه، من ترا هانم درست
 دشمن خویشیم هر دو، دوستدار انجمن
 خویشتن سوزیم هر دو، بر مراد دوستان
 دوستان در راحتند از ما و ما اندر حزن
 هر دو گریانیم و هر دو زرد و هر دو در گداز
 هر دو سوزانیم و هر دو فرد و هر دو هم تن

آنچه من بر دل نهادم ، بر سرت بینم همی
و آنچه تو بر سر نهادی در دلم دارد وطن
اشک من چون زر که بگذاری و بر ریزی بزر
اشک تو چون ریخته بر زر همی برک سمن
راز دار من تویی همواره یار من تویی
غمگسار من تویی ، غم آن تو ، تو آن من
روی تو چون شنبلیله^۱ نو شکفته باعداد
روی من چون شنبلیله پژمرده در چمن
رسم ناخفتن بروز است و من از بهر ترا
بی وسن^۲ باشم همه شب روز باشم با وسن
تو همی تابی و من بر تو همی خوانم بحیر
هـ - ر ششی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن
اوستاد اوستادان زمانه عصری

عنصرش بی عیب و در پیغش و دینش بی فتن (الخ

۴ ماده تاریخ: هر گاه واژه یا حادثه‌ای با اهمیت و تاریخی رخ
دهد، گویندگان یا شاعران بزرگ کلمات و بیامیت و مصرععی میسر دارند ،
که چون با حساب ابجد^۳ بشمار گرفته شود ؛ سال آن حادثه مشخص و

۱ شنبلیله گلی زرد رنگ است

۲ - وسن بمعنی خواب است

۳ . حروف ابجد ؛ فعلا حروف هجای عربی بترتیب : ا ب ت ث

(اتبثی) است ولی در قدیم بترتیب: ا ب ج د (ابجدی) بوده است . نازیان
این ترتیب را بواسطه یا بیواسطه از آریامیها که همسایگان ایشان بوده اند
گرفته اند . ترتیب حروف ابجدی چنین است :

معین گردد. چنانکه در جمله «مذهبناحق» (۹۰۶) تاریخ جلوس صفویان
مضبوط مانده است، و ترکیب «عدل مظفر» (۱۳۲۴) سال پیدایی مشروطیت
ایران را نشان میدهد.

امروز معمول چنانست که برای تعیین و حفظ یادگار
سال وفات بزرگان «ماده تاریخ» میسرایند. دانشور بزرگ و شاعر
توانای معاصر استاد جلال الدین همایی متخصص «بسنه» در اینکار نیز چیر
دستی بسیار دارد. چنانکه در پایان مرتبه‌های پرسوزی که بمناسبت
درگذشت استادان گرانمایه فقید: علامه محمد قزوینی، ملك الشعراء بهار
و خداوند ادب و اخلاق احمد بهمنیار سروده است. ماده تاریخهای معجزه-
آسایی پرداخته، حرمت آن بزرگان را چند بیتی از بدایع افکار استاد
نقل افتاد:

قزوینی پور عبد و هاب همنام پیامبر محمد

پیغمبر علم بود و گردید از وی سنن ادب مجدد

پرسید سنا ز سال فوتش چون ساخت ز خاک و خشت هر قد

بقیه از صفحه قبل

ابجد هوز حطی کلین سعض قرشت نغد ضظغ .

هر يك از حروف ابجد بر حسب مرتبه خود ارزش مقداری دارد،

بدین قرار :

۱ = ا	۸ = ح	۶۰ = س	۴۰۰ = ت
۲ = ب	۹ = ط	۷۰ = ع	۵۰۰ = ث
۳ = ج	۱۰ = ی	۸۰ = ف	۶۰۰ = خ
۴ = د	۲۰ = ک	۹۰ = ص	۷۰۰ = ذ
۵ = ه	۳۰ = ل	۱۰۰ = ن	۸۰۰ = ض
۶ = و	۴۰ = م	۲۰۰ = ر	۹۰۰ = ط
۷ = ز	۵۰ = ن	۳۰۰ = ش	۱۰۰۰ = غ

«وهاب» بجمع آمد و گفت « پیغامبر ادب محمد »

۱۳۶۸ قمری

کلك مشكين سنا از بهر تاریخش نوشت

«گلشن علم و ادب بفرد با مرگ بهار»

۱۳۷۰ قمری

کلك مشكين سنا از بهر تاریخش نوشت

«شد بفردوس برین ما و ای بهمنیارمان»

۱۳۷۵ قمری

رحمة الله عليهم رحمة واسعة

۳ - معنی: معنی آنستکه، گوینده مطلب یانامی را برمز گوید:

نام بت من ز غایت لطف سیبی است نهاده بر سر سرو

نخست بنظر میرسد که شاید مقصود شاعر تشبیه ز نخدان محبوب

خوبش است، بسبب وقامت او بسرو. لکن مراد گوینده از سی بیست،

سی بار عدد بیست است، که ششصد میشود و بحساب ابجد با حرف خاء

(خ) برابر هیافتد چون اینحرف را بر لفظ سرو بیافزایند، نام بت شاعر

یعنی خسرو پیدا میآید.

بخش قافیه

فصل اول

تعریف قافیه و حروف آن

۱- قافیه: قافیه در لغت بمعنی، از قفا آینده و از پی رونده است؛ و در اصطلاح يك یا چند حرف است که در اواخر ایات یا مصراعهای کلام منظوم تکرار شود. کلمه ای که قسمتی از آن در پایان ایات یا مصراعها مکرر گردد، و عبارت دیگر متضمن قافیه باشد؛ «کلمه قافیه» نامیده میشود.

۲- حروف قافیه: حروف قافیه را میتوان بسه نوع منقسم ساخت:

الف: حرفی که الترام یعنی تکرار آن در همه حالات قافیه لازم است و آنرا حرف «روی» (بفتح راء و تشدید یاء) مینامند. حرف روی آخرین حرف اصلی قافیه میباشد. چنانکه، هرگاه کلمات پدر و پسر و هنر و شکر و کهر و نهر و خبر باهم قافیه شود؛ در همه این کلمات، راء حرف روی است. مانند قوافی قصیده عنصری بمطالع:

ایا شنیده هنرهای خسروان بخبر بیا ز خسرو مشرق عیان بین تو هنر

۱ - «روی» مأخوذ از رواست، و روا رسی باشد که بدان بار بر شتران بندند.

ب. حروف بعد از روی: ممکن است بعد از روی که آخرین حرف اصلی قافیه است، حروفی زاید بیاید. در این صورت التزام و تکرار آنها ضرورت دارد؛ چنانکه پدرم باید با هنرم و گهرم النخ قافیه شود. یعنی علاوه بر (ر) که حرف روی است، حرف (م) و هر حرف دیگری که بعد از روی باشد؛ باید التزام گردد.

حروف بعد از روی بترتیب عبارتست از:

وصل و خروج و مزید و نایره.

ج. حروف پیش از روی: گاهی التزام بعضی حروف پیش از روی لازم میآید. چنانکه ابر را با صبر و دور را با زور و دوخت را با سوخت باید قافیه ساخت. و بهتر اینست که ماژل با شمایل و متمایل و سایل قافیه گردد. بهر حال حروف قافیه که ممکن است پیش از روی واقع شود عبارتست از: قید و ردیف و تاسیس و دخیل.

بنابراین حروف قافیه، جمعاً نه حرف میباشد؛ که در این دو بیت بنظم آمده است:

قافیه در اصل یک حرفست و هشت آنرا تبع

چهار پیش و چهار پس او نقطه آنها دایره

حرف تاسیس و دخیل و ردیف و قید آن گه روی

بعد از آن وصل و خروجست و مزید و نایره

فصل دوم

انقسام قافیه

قافیه را از دو نظر میتوان تقسیم کرد .

۱ - از نظر بود و نبود حروف زائد بعد از روی .

۲ - از نظر التزام و عدم التزام حروف پیش از روی .

الف - تقسیم قافیه ، از نظر بود و نبود حروف بعد از روی :

قافیه ، از جهت بود و نبود حروف زائد بعد از روی بر دو قسم است :

۱ - قافیه مقید : قافیه مقید آنستکه بعد از حروف روی حرف

دیگری نیاید و روی ساکن بماند . مثال از بوستان سعدی :

چنان یاد دارم ز عهد صغر _____ که عیدی برون آمدم با پدر

چه نیکو زدست این مثل برهن _____ بود حرمت هر کس از خویشتن

پند سعدی بگوش جان بشنو _____ ره همین است مرد باش و برو

مثالی دیگر :

لاجرم مرد عاقل و کامل _____ تنهد بر حیات دنیا دل

مثالی دیگر ، از قصیده استاد مسعود سعد سلمان در مدح ابوالفرج

نصر بن رستم .

افتخار اهل تیغ ای صاحب اهل قلم

شمع سادات عرب خورشید احراز عجم

ای امین شاه غازی صاحب دیوان هند

روشن از رای تو بینم کار تار یک چشم الخ

۴ - قافیة موصول یا مطلق : قافیة موصول آنستکه ، بعد از حرف روی يك یا چند حرف بیاید و روی را متحرك گرداند ، و التزام همه آنها لازم است و حرکت روی هم باید رعایت شود .

نخستین حرف زائد بعد از روی را وصل و دومی را خروج و سدیگر را مزید و يك یا چند حرفی که پس از مزید آید نایره خوانند .
مثال برای وصل از منوچهری :

نو بهار آمد و آورد گل و یاسمنا باغ همچون تبت و راغ بسان عدنا
(ن) حروف روی و (ا) حرف وصل است .

مثال از بوستان شیخ :

یکی نام حاتم نبردی برش که سودا رفتی از آن بر سرش
(ر) حرف روی و (ش) حرف وصل است .

مثالی دیگر :

هر دم از عمر میرود نفسی چون نگه میکنم نمانده بسی
(س) روی و (ی) وصل است .

مثال از غزل سعدی :

خبر از عشق ندارد که ندارد یاری دل نتوانند که صیدش نکند دیداری
جان بدیدار تو یگر و ز فدا خواهم کرد تا دگر بر نکنم دیده بهر دیداری

غم عشق آمد و غمهای دگر پاک ببرد سوزنی باید کز پای بر آرد خاری الخ
در قوافی این غزل حرف (ر) روی و حرف (ی) وصل است

مثال برای وصل و خروج :

از حدیقه حکیم سنایی :

روز اول که رخ بره دادیم بیسکی خاک توده افتادیم

(د) حرف روی (ی) حرف وصل و (م) حرف خروج است .

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش زیك گوهرند

(ر) حرف روی (ن) حرف وصل و (د) خروج است .

مرحوم ادیب نیشابوری قصیده عارفانه شیوایی دارد که در قافیه آن

(ی) و (م) را وصل و خروج آورده است :

اینك چند بیتی از بدایع افکار استاد را اشتهاد میکنیم :

ما صوفیان صفا از عالم از عالم دگریم عالم همه صور و ما واهب الصوریم

رندان بیسر و پا دست آزمود خدا فرمانروای قضا فرمانده قدریم

دلها بری ز ربا سرها تهی ز هوا مردیم و مردیم خدا شیریم و شیر نریم

در گونه گونه سخن آموزگار کهن چونانکه در همه فن استاد ناموریم

نه، گوش پند ادیبانه، هوش دید طیب، بادر عشق حبیب از هر دو کور و کریم

مثال برای وصل و خروج و مزید :

این دل که بزلف دابری بستیمش هر چند گسست باز پیوستیمش

(ن) روی ، (ی) وصل ، (م) خروج ، (ش) مزید است .

مثال برای وصل و خروج و مزید و نایره :

بکویش گوهر نایاب دل کم گشته جویمش

بدامن خاک برداریم وز اشك دیده شویمش

حرف (و) روی ، (ی) وصل ، نوین (ی) خروج ، (م) مزید

(ش) نایره است .

ب - تقسیم قافیه از جهت التزام یا عدم التزام حروف

پیش از روی :

قافیه از جهت حروف پیش از روی پنج نوع است :

۱- قافیه ساده : هر گاه حرف پیش از روی متحرك باشد التزام

حروف پیش از روی لازم نیست و فقط در این نوع قافیه باید حرکت

حرف پیش از روی را رعایت کنند بنابراین هنر را با پدر و گل با مل و

بلبل میتوان قافیه کرد ، ولی گل با دل و رز با بز و جم با گم قافیه نمیشود

اما گلت با دلت چون هر دو کلمه حرف وصل دارد، قافیه تواند شد. چنانکه

در این قطعه سعدی ، بخوری با نبری قافیه شده است :

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی بکف آری و بغفلت بخوری

همه از پیر تو سر گشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

۲- قافیه دارای تأسیس (مؤسسه) : هر گاه در کلمات قافیه دو

حرف پیش از روی الف باشد، الف را حرف تأسیس نامند .

مثال :

دارای جهان نصرت دین خسرو کامل یحیی بن مظفر ملک عالم عادل

که الف کامل و عادل الف تأسیس است ولی رعایت آن در قافیه

واجب نیست چنانکه در این غزل خواجه که مطلع آنرا مذکور داشتیم،

کلمات : کامل و عادل و شامل و مسائل با ، دل و مقبل و مکسل و منزل ،

قافیه شده است :

ای در گه اسلام پناه تو گشاده بر روی زمین روزنه جان و در دل

تعظیم تو بر جان و خرد واجب و لازم

انعام تو بر کون و مکان فایض و شامل

روز ازل از كلك تو يك قطره سیاهی

بر روی مه افتاد که شد حل مسائل

خورشید، چو آن خال سیه دید بدل گفت

ای کاج^۱ که من بودمی آن هندوی مقبل

شاهای فلک از بزم تو در رقص و سماعست

دست طرب از دامن این زمزمه مکسل الخ

قافیه دارای تأسیس و دخیل : حرف متحرکی را که میان الف

تأسیس و روی قرار میگیرد دخیل گویند . در قافیه مقید رعایت حرکت

دخیل لازم است چنانکه داور با صابر قافیه نمیشود . باید دانستکه ،

رعایت خود حرف دخیل لازم نیست ؛ منتهی التزام آن بدانگونه که در

صنعت اعنات گفته شد ، حسنی بشمار میآید . چنانکه در غزل ذیل ،

خواجه حرف دخیل رانگاه داشته است :

هر نکته که گفتم در وصف آن شمائل

هر کس شنید گفتا لله در قائل^۲

تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول

آخر بسوخت جانم در کسب این فضائل

حلاج بر سر دار این نکته خوش سراید

از شافعی نپرسند امثال این مسائل

گفتم که ، کی ببخشی بر جان ناتوانم

گفت آن زمان که نبود جان در میانه حائل الخ

۱ - کوبشی از کاش

۲ - برخداست نیکی و مزد گوینده

۴- قافیه دارای ردف یا مردف (چومصحف) : و اوساکن ما
قبل مضموم و یا ساکن ماقبل مکسور و الف هرگاه قبل از روی در آید،
ردف نامیده میشود و قافیه‌ای را که ردف داشته باشد مردف (بضم میم و
فتح دال) مینامند .

مثال :

عمر برف است و آفتاب تموز اندکی مانده خواجه غره هنوز
مثال دیگر :

خواب نوشین و بامداد رحیل باز دارد پیاده را ز سیل
مثال دیگر :

یار نا پایدار دوست مدار دوستی را نشاید این غمدار
هرگاه پیش از روی دو حرف ساکن باشد ، چون بیگمان ساکن
اول حرف عله خواهد بود ، آنرا ردف مرکب مینامند .
مثال :

هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل بدیگری پرداخت
(ت) حرف روی و (ا) و (خ) ردف مرکب است .
مثالی دیگر :

دوستی با مردم دانا نکوست دشمن دانا به از نادان دوست
مثال دیگر :

طوطیک از بیم جان سویی گریخت شیشه های روغن بادام ریخت
۵- قافیه دارای قید : حرف ساکن قبل از روی اگر ردف نباشد
قید نامیده میشود و رعایت آن لازم است . مثال :

برومند باد آن همایون درخت که در سایه آن توان بر درخت
حرف (ت) روی و حرف (خ) قید است .

مثال دیگر :

شبی یاد دارم که چشمم نخفت شنیدم که پروانه با شمع گفت
مثالی دیگر :

عاشقی را چه جوان چه پیر مرد عشق بر هر دل که زد تأثیر کرد
نکته : واو ساکن ما قبل مفتوح مانند : خوف و جوف و جور و
یاء ساکن ما قبل مفتوح مانند : قید و صید و غیر و خیر ، حرف قید بشمار
است ، نه حرف ردف .

یاد آوری : تمام اقسام پنجگانه قافیه، مکن است معیند یا موصول
(مطلق) باشد

مثال ، برای قافیه مردف موصول :

صاحباً عمر عزیز است غنیمت دانش گوی خیری که توانی سر از میدانش
چيست دوران زیاست که ملک با همه قدر حاصل آنست که دائم نبود دورانش
مثال دیگر :

شیوه او عاشقی آموختن خرمین ایناه بشر سوختن
(و) و (خ) ردف مرکب و (ت) روی و (ن) وصل است .

مثال برای قید موصول :

خرها نتوان خورد ازین خار که کشتیم

دیبا نتوان بافت ازین پشم که رشتیم

ما کشته نفسیم و بس آوخ که بر آید

از ما بقیامت که چرا نفس نکشتیم

(ش) قید (ت) حرف روی (ی) وصل و (م) خروج است .

در قافیه مقید رعایت حرکت پیش از قید لازم است ولی در قافیه

موصول و مطلق رعایت آن ضرورت ندارد . چنانکه کشتیم و رشتیم در

مثال فوق با کشتیم قافیه شده است .

همچنین، اگر کلمه قافیه دارای الف تأسیس باشد؛ رعایت حرکت

دخیل در قافیه مقید ضرور است. و در قافیه موصول رعایت آن لازم نیست.

بنابر این داور و خاور با صابر قافیه نتواند شد . اما دآوری و خآوری با

صابری قافیه میشود .

برخی از عیوب قافیه

۱ - عیوب اساسی : رعایت نداشتن هر يك از حروف ردف و قید

و وصل و خروج و مزید و نایره و التزام نکردن حرکات ما قبل آنها؛ هر يك عیبی از عیوب قافیه بشمار می آید و نامی مخصوص بخود دارد .

بعلاوه قافیه کردن یاء مصدری با یاء نکره (وحدت) جایز نیست ،

و استادان کهن زبان فارسی همیشه مراعات این قاعده را میکرده اند ، چنانکه در قصیده منوچهری بمطالع :

چنین خواندم امروز درد فتری که زنده است جمشید را دختری
تا آخر قصیده یاء نکره به حال خود باقیمانده است .

۲ - ایطاء : ایطاء در لغت قدم بر جای قدمی دیگر نهادنست و در

اصطلاح تکرار قافیه را ایطاء گویند ، بشرط آنکه کلمات متکرر دارای يك

معنی باشد . - ایطاء بر دو قسم است : ایطاء جلی و ایطاء خفی . ایطاء خفی

آنست که تکرار در آن چندان ظاهر نباشد . مانند قافیه شدن : آب و گلاب ،

سازگار و کامگار ، شاخسار و کوهسار ، رنجور و مزدور ، دانا و گویا ، هر زبان

و پاسبان ، و دانشمند و زورمند ، چانا و یارا و سیمین و رزین و امثال آنها .

اما ایطاء جلی در موردیست که تکرار قافیه ظاهر باشد . این تکرار در

غزل تنها یکبار رواست ، بویژه اگر در بیت دوم افتد از محسنات شعری

نیز محسوب میشود . ولی در قصیده های طویل ، هر گاه بناچار ایطائی چنین بکار رود ، باید میان دو قافیه متکرر حد اقل هفت بیت فاصله باشد .

۴ - شایگان - شایگان در لغت بمعنی فسراخ و گشاد و سزاوار و در خور است و نیز بمعنی بیکار و کار بی مزد و رایگان آمده ، و در اصطلاح قافیه ساختن (ان) جمع وفا علی و (ین) و (ون) جمع مذکر سالم و (ات) جمع مؤنث سالم است ؛ در نظم پارسی . بنابراین از قافیه کردن کلماتی چون : یاران و دستان ، رخشان و تابان ، مؤمنین و مسلمین ، صفات و مشکلات ؛ شایگان پیدا می آید . مانند این غزل شیخ :

دید ارتو حـل مشکلاتست	صبر از تو خلاف ممکناتست
دیباچه صورت بدیعت	عنوان کمال حسن ذاتست
لبهای تو خضر اگر بدیدی	گفتی لب چشمه حیانتست
ترسم تو بسحر غمزه یکروز	دعوی بکنی که معجزاتست
زهر از قبل تو نوشداروست	فحش از ذهن تو طیباتست

.....

در این پنج بیت حضرت شیخ در بکار داشتن کلمات : مشکلات و ممکنات و معجزات و طیباب چهار بار مرتکب شایگان شده است

نکته : اگر در قصیده یا غزلی شایگان یا ایطاء در میان افتد ، شاعر باید از آن عذر خواهد . چنانکه مرحوم ایرج میرزا در غزل بمطلع :

باز روز آمد پایان شام دلگبر است و من

تا سحر سودای آن زلف چو زنجیر است و من

بدینگونه از شایگانی که بر سخن او رفته عذر آورده است :

پیش ارباب هنر در يك دو بیت این غزل

قافیه گر شایگان شد عذر تقصیر است و من

مرحوم فرصه الدوله نیز در غزلی سیمین و مشکین و نگارین را با هم
قافیه آورده است، و در آخر کار چنین بوزش خواسته :

ایطاء قوافی را اگر خرده کسی گیرد گو بگذرا ز این معنی بنگر به ضامینش
انوری شاعر بزرگ قرن ششم هجری در قصیده‌ای که به مدح یکی
از صدور سروده است، مکرر مرتکب شایگان شده و معذرتی استادانه
خواسته است :

گرچه بعضی شایگانست از قوافی باش گو

نه و کن وقت ادا دانی ندانم بس ادات النخ

یاد آوری : در زبان پارسی کهن واویایی بوده که نزدیک یکدیگر

تلفظ میشده است، آنها را واو و یا و مجهول نامیده و در مقابل آن واویایی

که امروزه می‌شناسیم واویاء معروف خوانده‌اند. مثلاً شیر به معنی درنده

با یاء مجهول و شیر خوردنی با یاء معروف است. استادان سخن و اوویاء

معروف را با اوویاء مجهول قافیه نمی‌کرده‌اند. اما در این اواخر چون

اختلاف تلفظ از میان رفته رعایت این امر کاری استادانه است و آثارها

ضرورتاً نمی‌نماید.

فصل چهارم

۱- ردیف : ردیف يك يا چند کلمه مستقل است که پس از کلمه قافیه
بیاید و در شعر التزام گردد . شعر دارای ردیف را مردف (بضم میم و تشدید
دال) خوانند مثال :

تن آدمی شریفست است بجان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

جان و نشان کلمات قافیه است و آدمیت ردیف است .

مثال دیگر :

برك عیسی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست

خویش و پیش قافیه ، و فرست ردیف است .

بعضی از شعرا مانند خاقانی در استعمال ردیف افراط روا داشته اند

و قصاید مردف بسیار گفته اند :

کوی عشق آمد شد ما بر نتابد بیش ازین

دامن تر بردن آنجا بر نتابد بیش ازین

در سر بازار عشق از جان و جان گفتن بس است

کاین قدر سرهایه سودا بر نتابد بیش ازین الخ

۲- ذوقافیتین : هر گاه در دو کلمه اواخر ابیات یا مصرعهای

شعر قافیه رعایت شود آنرا ذوقافیتین خوانند .

مثال :

دل در سر زلف یار بستم وز ترکس آن نگار هستم
در این بیت بارونگار و همچنین بستم و رستم قافیه شده است .

فرجامید بشرم و شادی و آزادی والحمد لله رب العالمین

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۲	بایسته ها و آرایشهای سخن
۳	۱ - درستی و سلامت
۴	۲ - تناسب و اقتضا
۴	۳ - حسن ادا و خوش تعبیری
—	۴ - رسایی
—	۵ - رنگ آمیزی و روشنگری
—	۶ - تعقید (معنوی و لفظی)
۵	۷ - روانی
۶	۸ - دلنشینی
—	۹ - استواری و استحکام
۷	۱۰ - آرایش
—	فنون سخن
۱۰	« صرف و نحو و املاء ، معانی ، بیان ، بدیع »
—	نظم و نثر و شعر
۱۲	۱ - وزن
—	۲ - قافیه
۱۳	نظم و نثر
—	

صفحه	عنوان
۱۳	۱ - نظم
—	۲ - نثر
۱۴	۳ - شعر
۱۶	تکامل شعر
—	۱ - شعر آهنگی
۱۷	۲ - شعر هجایی
—	۳ - شعر عروضی
۱۸	تقسیم شعر از نظر اروپائیان
—	۱ - شعر روایی یا قصصی
—	۲ - شعر غنائی
۱۹	۳ - شعر وصفی و تمثیلی
—	تقسیمات شعر از نظر ایرانیان
—	۱ - مثنوی
۲۱	۲ - دوبیتی
۲۲	— دوبیتی نو
۲۴	۳ - رباعی
۲۵	۴ - قطعه
۲۷	۵ - مسمط
۲۹	۶ - ترجیع بند
۳۳	۷ - ترکیب بند
۳۴	۸ - مستزاد

صفحه	عنوان
۳۶	۹ - غزل
۴۰	۱۰ - قصیده
۴۱	الف - حسن مطلع
۴۲	ب - تشبیب و تغزل
۴۴	ج - تخلص
۴۵	د - حسن اعتذار
۴۸	ه - شریطه
۴۹	و - حسن مقطع

بعضی از صنایع بدیعی

پاره نخستین : صنایعی که در نظم و نثر هر دو به کار آمدت

—	۱ - التقات
—	۲ - برآعت استهلال
۵۱	۳ - تنسیق الصفات
۵۲	۴ - جمع و تقسیم
—	۵ - جناس یا تجنیس
۵۴	الف - جناس تام
—	ب - جناس ناقص
—	ج - جناس مرکب یا مرفوع
—	د - جناس خط
—	ه - جناس مزدوج

صفحة	عنوان
۵۵	۶ - درج
۵۶	۷ - سجع
۵۷	الف - سجع متوازی
—	ب - سجع مطرف
—	ج - سجع متوازی
—	۸ - طباق و تضاد
۵۸	۹ - لف و نشر
—	الف - لف و نشر مرتب
—	ب - لف و نشر معکوس
۵۹	ج - لف و نشر مشوش
—	۱۰ - مراعات النظیر یا تناسب
۶۰	۱۱ - مرصع
۶۱	پاره دوم: صنایع مخصوصه بشعر
۶۲	۱ - ارسال المثل
۶۳	۲ - اعنات یا لزوم مالایلم
—	۳ - تضمین
۶۶	۴ - رد العجز علی الصدر
—	۵ - رد القافیه
—	۶ - رد المطلع
۶۷	۷ - سؤال و جواب یا مراجعہ
۶۹	۸ - ملمع

صفحه	عنوان
۷۰	۹ - ملون یا ذوب‌بحرین
—	— موشح
۷۱	— تکمله
—	— خاتمه
—	۱ - لغز
۷۳	۲ - ماده تاریخ
۷۵	۳ - معنی

بخش قافیه

فصل اول

تعریف قافیه و حروف آن

- ۷۶ — ۱ - قافیه
- ۲ - حروف قافیه (حرف روی و حروف قبل و بعد آن)

۷۸ فصل دوم

— اقسام قافیه

- الف - تقسیم قافیه از نظر بود و نبود حروف بعد از روی
- ۱ - قافیه مقید
- ۷۹ ۲ - قافیه موصول یا مطلق (وصل و خروج و مزید و نابره)
- ب - تقسیم قافیه از جهت التزام یا عدم التزام حروف پیش
- ۸۰ از روی : (دخیل و تاسیس و ردیف و قید)
- ۸۱ ۱ - قافیه ساده

صفحه	عنوان
—	۲ - قافیه دارای تاسیس (موسسه)
۸۲	۳ - قافیه دارای تاسیس و دخیل
۸۳	۴ - قافیه مردف
—	۵ - قافیه دارای قید
۸۴	— یاد آوری

فصل سوم

برخی از هیوب قافیه

—	۱ - عیوب اساسی
۸۷	۲ - ابطاء
۸۸	۳ - شایگان

فصل چهارم

۸۹	۱ - ردیف
۹۰	۲ - ذوقافیتین